

Basis for the State Succession to Obligations in respect of International Wrongful Acts

(Type of Paper: Research Article)

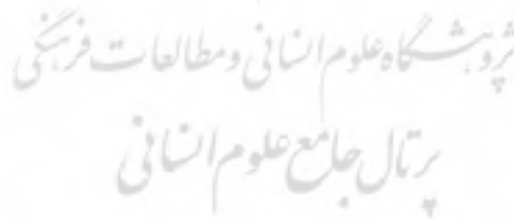
Mostafa Fazaeli^{1*}, Mohamad Setyaeshpur²

Abstract

Succession of states to obligations resulting from international wrongful acts is related to the broader topic of succession to international responsibility about which there are very different opinions. Applying a descriptive-analytical method, the present paper is seeking to explain the basis of state succession to obligations in respect of international wrongful acts. Moreover, it explains the principles of non-transmission and of continuance which the advocates of non-succession have relied on. In spite of all the dissenting opinions, especially in classical scholarship, this article comes to the conclusion that there are no impediments in international law to prevent the transfer of obligations in respect of international wrongful acts. Scrutinizing this proposition is the subject of the present paper.

Keywords

state succession, consequences of succession, law of international responsibility, transmission of obligation, international wrongful act.



1. Associate Prof., Department of International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author). Email: Fazaeli2007@gmail.com
 2. Assistant Prof., Department of International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran.
- Received: August 28, 2018 - Accepted: January 2, 2019



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

اساس جانشینی دولت‌ها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال

متخلفانه بین‌المللی

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

مصطفی فضائی^{۱*}، محمد ستایش پور^۲

چکیده

جانشینی دولت‌ها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، به لحاظ موضوعی، ذیل مقوله کلان‌تر جانشینی در زمینه مسئولیت بین‌المللی مطرح است که در مورد آن نظرهای مختلفی وجود دارد. مقاله حاضر، کوشیده است تا با روش توصیفی-تحلیلی، به این پرسش پاسخ دهد که اساس جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی چیست؛ از این‌رو، نخست به تبیین دیدگاه مبنی بر عدم انتقال مسئولیت، به‌عنوان امری که قائلان به عدم جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بدان تکیه کرده‌اند، پرداخته و سپس اصل عدم زوال مسئولیت را، به‌عنوان گزاره‌ای که قائلان به جانشینی کشورها در زمینه تعهدات یادشده به آن استناد کرده‌اند، بررسی کرده است. براساس نتایج تحقیق پیش رو، جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، به‌رغم تمام نظرهای مخالفی که به‌ویژه در آثار کلاسیک حقوق بین‌الملل وارد شده است، با مانعی در حقوق بین‌الملل مواجه نیست تا در برابر انتقال تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی به دولت جانشین مقاومت کند. بررسی این گزاره، موضوع مقاله پیش روست.

کلیدواژگان

انتقال تعهد، پیامدهای جانشینی، جانشینی کشورها، حقوق مسئولیت بین‌المللی، عمل متخلفانه بین‌المللی.

۱. دانشیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

Email: Fazaeli2007@gmail.com

۲. استادیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۰۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲

مقدمه

جاننشینی کشورها از مباحثی است که پرداختن به آثار آن همواره محل مناقشه بوده است (شافع و بذار، ۱۳۹۷: ۱۸)، به همین دلیل با عناصر دولت‌بودگی^۱ و بالمآل شخصیت حقوقی کشور عجین است (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۱: ۲۰۱-۲۰۰). جاننشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی از موضوعات بحث‌برانگیز در حقوق بین‌الملل عمومی است که پذیرش آن به انتقال تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه می‌انجامد و خود، ذیل بحث کلان‌جاننشینی در زمینه مسئولیت بین‌المللی دانسته می‌شود. موضوع یادشده پیشتر در کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد به‌عنوان نهاد علمی تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل در دستور کار قرار گرفته بود، لیکن به‌سبب اختلاف نظرهای بسیار زیاد در این زمینه، مطالعه موضوع از سوی این ارگان فرعی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تعویق افتاد (ILC First Report, 2017: 5 & 6)؛ تا اینکه مجدداً و به‌تازگی در سال ۲۰۱۶ میلادی، با انتصاب آقای پاول اشتورما^۲، به‌عنوان گزارشگر ویژه، مطالعه آن را از سر گرفت (A/71/10, 2016: 400) و تا به امروز، دومین گزارش نیز صادر شده است (ILC Second Report, 2018: 273). این در حالی است که اساس چنین مفهومی محل مناقشه بسیار است (ILC First Report, 2017: 9 & 10). مقاله حاضر می‌کوشد تا صرف‌نظر از دامنه آن در دو گزارش یادشده، براساس مورد استناد قائلان به عدم جاننشینی^۳ و قائلان به جاننشینی^۴ در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی بپردازد و این صرف‌نظر از بایستگی، دامنه و چند و چون آن است.^۵ در واقع، منطقی این مقوله، پیش از بایستگی و چند و چون آن مطرح می‌شود،^۶ چراکه چنانچه پاسخی منفی براساس جاننشینی در زمینه تعهدات بین‌المللی داده شود، دیگر دامنه آن محلی از اعراب نمی‌یابد.^۷

پژوهش حاضر، به‌منظور نیل به پاسخ مطروح، با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق مطالعه منابع کتابخانه‌ای و تارنماهای اینترنتی و فیش‌برداری آنان درصدد برآمده تا در حقوق بین‌الملل موضوعه، پاسخی منطقی برای پرسش یادشده بیابد. در این راه، نخست، منطقیاً به مفهوم‌شناسی پرداخته شده است و این صرف‌نظر از دامنه مفهومی است. منظور از مفهوم‌شناسی، تدقیق در

1. Statehood
2. Pavel Šturma
3. Non-Succession
4. Succession

۵. به‌دلیل همین تضارب نظرها بوده است که بعضاً مراجع قضایی بین‌المللی و حتی دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان دادگاه جهانی در مورد آن راه سکوت را در پیش گرفته‌اند. در این باره ر.ک: فضالی و ستایش‌پور، ۱۳۹۹: ۳۴۷.

۶. در این باره ر.ک: فضالی و ستایش‌پور، ۱۳۹۸: ۹۷-۱۱۶.

۷. در مورد دیگر ابعاد پیامدهای حقوقی جاننشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی ر.ک: ستایش‌پور، ۱۳۹۸.

گزاره جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی است و این امر، قطع از دامنه آن است؛ چه اینکه قائلان به عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، مطلقاً مفهوم یادشده را در حقوق بین‌الملل انکار می‌کنند و از این‌رو، دامنه‌ای برای آن متصور نیستند. لیکن، نظر مقابلی نیز وجود دارد و آن، نظر طرفداران جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی است. افزون‌بر مقوله مفهوم‌شناسی به اساس‌های مورد استناد قائلان به عدم جانشینی و جانشینی تعهدات پیش‌گفته پرداخته خواهد شد تا بتوان پذیرفته را از مطرود و درست را از نادرست تمییز داد.

مفهوم‌شناسی

جانشینی کشورها در زمینه مسئولیت بین‌المللی به‌عنوان یکی از آثار یا به تعبیری، پیامدهای حقوقی جانشینی کشورها است که در بیشتر کتب حقوق بین‌الملل عمومی بررسی شده است (Shaw, 1997: 713) (Malanczuk, 1997: 169)؛ با این همه، اختلافات زیادی بر سر آن وجود دارد؛ امری که خود موجب شد تا نه‌تنها نظیر پیامدهای حقوقی جانشینی کشورها در زمینه معاهدات^۱ و همین‌طور، پیامدهای حقوقی جانشینی کشورها در زمینه آرشیو، اسناد و بدهی‌ها^۲ و پیامدهای حقوقی جانشینی کشورها در زمینه تابعیت اشخاص حقیقی^۳، متن‌نهایی آن از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد آماده نشود که حتی در طرح ۲۰۰۱ نهاد یادشده در مورد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز، به‌عمد، در مورد آن سکوت شود.^۴

در آثار و به‌طور کلی آموزه‌های حقوقدانان هم تنها در حد خیلی کوتاه به آن نظر افکننده شده و بیشتر هم بر دکترین عدم جانشینی تأکید شده است (Brierly, 1928: 89-90)؛ Schwarzemberger, 1960: 81). تقریباً در همه کتاب‌های سنتی پارسی و انگلیسی حقوق بین‌الملل عمومی، آنچه در این باره قابل اعمال دانسته می‌شود، گزاره عدم جانشینی است (McNair, 1956: 166; O'Brien, 2001: 604). به موجب دکترین عدم جانشینی، تعهدات کشور پیشین در زمینه اعمال متخلفانه بین‌المللی، به کشور یا کشورهای جانشین انتقال نمی‌یابد (Kelsen, 1966: 419; Philipson, 1916: 331). از این‌رو، به موجب اندیشه عدم

1. Vienna Convention on Succession of States in Respect of Treaties, 1978.
2. Vienna Convention on Succession of State Property, Archives and Debts, 1983.
3. Articles on Nationality of Natural Persons in relation to Succession of States, 1999; at <http://legal.un.org/avl/ha/annprss/annprss.html>
4. ILC Yearbook, vol. II, part. 2, Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts (ARSIWA), 2001.

برای ملاحظه برگردان پارسی مجموعه مواد ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمینه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ر.ک: ابراهیم‌گل، ۱۳۹۲.

جانشینی کشور جانشین، ملزم به تعهداتی دانسته نمی‌شود که کشور پیشین، پیش از تاریخ جانشینی مرتکب شده است (Cheng, 1953: 167-168).

در این میان، بعضاً، تنها موارد انحلال اختیاری و ادغام اختیاری را از دامنه شمول دکترین عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، مستثنا دانسته‌اند (Brownlie, 2003: 632). با این حال، برخی از قائلان به این امر نیز، خود، انتقاداتی را بر آن وارد کرده‌اند و آن، اینکه تعهدی از پیش موجود، بدون آنکه ادا شود، از بین می‌رود (Hyde, 1945: 437). این‌گونه می‌نماید که حتی نویسندگانی که مطالعه میسوطی در خصوص موضوع جانشینی کشورها در زمینه مسئولیت بین‌المللی انجام نداده‌اند، قائل به این هستند که تعهدات کشور پیشین ناشی از عمل متخلفانه بین‌المللی به کشور یا کشورهای جانشین، منتقل نمی‌شود. با اینکه قاطبه آثار در این حوزه، حول محور عدم جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از عمل متخلفانه بین‌المللی می‌شود، لیک، هرچند اندک، آثاری به چشم می‌خورد که رویکردی متفاوت اتخاذ کرده‌اند.

به این ترتیب، قاطبه نویسندگانی که در خصوص مسئله جانشینی کشورها در زمینه حقوق مسئولیت بین‌المللی و بالمآل، جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، قلم زده‌اند، هرگونه انتقال مستقیم و خودکار تعهد ناشی از عمل متخلفانه بین‌المللی را منکر شده‌اند (Dumberry, 2007: 38). گفتنی است که قائلان به دکترین عدم جانشینی صرفاً از یک مکتب فکری خاص نیستند و در این میان، تمامی مکاتب مختلف فکری یافت می‌شوند. صاحب‌نظرانی که به نظریه جانشینی جهانی^۱ قائل‌اند، اغلب بر این باورند که تمامی حقوق و تعهدات دولت از هم پاشیده، به‌طور خودکار، به کشور جانشین انتقال پیدا می‌کند. خاستگاه این تئوری به اندیشه‌های گروسوسوس^۲، اندیشمند به‌نام و هلندی حقوق بین‌الملل، بازمی‌گردد و تقریباً تا قرن نوزدهم میلادی، نظریه غالب قلمداد می‌شد (Manning, 1875: 91; Hall, 1924: 114 - 115).

با این همه، از سوی آنان نیز، استثنائاتی^۳ بر آن وارد دانسته شده است (Lauterpacht, 1927: 132). در واقع، قائلان به نظریه جایگزینی طبیعی^۴، هم بر آن‌اند که حقوق و تعهدات کشور فروپاشیده، به‌سادگی از میان نمی‌رود و صرف فروپاشی و جانشینی کشور را نمی‌توان موجب زوال تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی انگاشت (Dumberry, 2007: 38). اندیشمندان و صاحب‌نظران، به‌طور چشمگیری از اندیشه یادشده استقبال کردند (Westlake, 1904: 69). با این حال، آنها بر این موضع تکیه داشته‌اند که اعمال متخلفانه بین‌المللی، بسیار

1. Universal Succession Theory

2. Grotius

۳. با توجه به اینکه مقاله پیش رو، درصدد بود یا نبود چنین انتقالی در حقوق بین‌الملل است، از این رو چند و چون اعمال و جزئیات آن از دامنه سطور حاضر خارج است.

4. Organic Substitution

شخصی است و این شخصی بودن مانع از آن می‌شود که تعهدات کشور پیشین ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی که مرتکب شده یا به‌نحوی در آن دخیل بوده است، به کشور دیگری انتقال یابد (Dumberry, 2007: 39).

از این رو، اندیشمندان، نظریه عدم جانشینی در مورد تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی را منطقی‌تر دانستند و بدین سبب، هرگونه انتقال چنین تعهدی از یک کشور به کشور دیگر را رد کردند. از نگاه قائلان به این نظریه، اصل حاکمیت، اقتضا دارد که با ورود کشور جدید به جامعه بین‌المللی، تعهدی بدون رضایت آن کشور بر آن بار نشود. بدان معنا که هرگونه انتقال خودکار تعهد، از جمله تعهد ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی که کشور پیشین به‌نحوی، از جمله کمک یا مساعدت، در آن نقش داشته یا به‌صورت مباشر مرتکب شده است، به کشور جانشین منتقل نشود.

در واقع، کشوری که در جامعه بین‌المللی تأسیس می‌شود، لوحی مطهر دارد و از این رو قائلان به عدم جانشینی تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی انتقال خودکار تعهد ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی از کشور پیشین به کشور جانشین را به‌منزله لکه‌دار کردن آن لوح دانسته و خلاف عدل قلمداد کرده‌اند. این نظریه که حول محور عدم جانشینی خودکار و بدون رضایت تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه است، به‌منزله آن است که چنین تعهدی از کشور پیشین به کشور یا کشورهای جانشین انتقال نمی‌یابد، مگر اینکه با رضایت و خواست کشور یا کشورهای جانشین باشد. تا اواخر سده نوزدهم میلادی، استقبال رو به تزایدی از این نظریه شد (Keith, 1907: 102).

همسو با این موضع، دول تازه مستقل، نظریه سنتی لوح مطهر را به‌شدت دنبال کردند. در واقع، کشورهایی که به‌تازگی توانسته بودند از یوغ استعمار خارج شوند، درصدد بودند تا تعهدات کشورهای پیشین در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی که مرتکب شده بودند یا به‌نحوی در آن نقش داشتند، به آنها انتقال نیابد؛ چه اینکه، انتقال آن تعهدات سنگین، برای کشورهای تازه‌تأسیس که خود، با مشکلات عدیده‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کردند، می‌توانست کمرشکن باشد. دهه ۱۹۶۰ میلادی، اوج استعمارزدایی‌ها و در نتیجه اوج مطرح شدن این نظریه بود. قائلان نظریه یادشده، بر آن بودند که هر راه‌حل دیگری، موجب می‌شود تا خودمختاری کشور جانشین خدشه‌دار شود؛ چه اینکه، در استدلال آنان، این امر تا اندازه‌ای به‌مثابه ادامه وابستگی به کشور پیشین است (Dumberry, 2007: 40).

قائلان به نظریه عدم جانشینی، رفته‌رفته، تا بدانجا پیش رفته‌اند که سخن از قاعده شدن عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از ارتکاب اعمال متخلفانه بین‌المللی به میان آورده‌اند. استدلال‌های اینان حول چهار محور قرار داشته است؛ در ذیل به چهار استدلال قائلان به قاعده عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از ارتکاب اعمال متخلفانه بین‌المللی می‌پردازیم و از نگاه حقوق بین‌الملل موضوعه، تحلیل می‌کنیم.

عدم انتقال مسئولیت

اعمال متخلفانه‌ای که کشور پیشین مرتکب شده است، مربوط به حکومت پیشین است و ارتباطی با سرزمین ندارد (Hurst, 1924: 178). این اندیشه تحت تأثیر نظریه مالکیت^۱ مطرح شده است. به موجب نظریه مالکیت، سرزمین، بخشی از حاکمیت است و حتی می‌تواند مبادله شود. لیکن، بی‌تردید، در حقوق بین‌الملل موضوعه، این اندیشه‌ای منسوخ است؛ چه اینکه، کشور از گرد هم آمدن عناصر دولت‌بودگی تأسیس می‌شود. کشور موجودیتی عینی است که حتی بدون شناسایی نیز، موجودیت حقوقی بین‌المللی خود را می‌یابد و یکی از آن عناصر عینی، عنصر سرزمین است (Volkovitsch, 1992: 2197).

در واقع، به موجب این نظریه، سرزمین در زمره اموالی به‌شمار می‌آید که پادشاه به ارث می‌برد و از این رو، به راحتی بین حاکمیت‌های مختلف قابل تبادل دانسته می‌شود؛ به این معنا که سرزمین، عنصری نیست که با حاکمیت گره خورده باشد و اساساً در این اندیشه، سرزمین، یک عنصر^۲ نیست، بلکه عاملی^۳ دانسته می‌شود که نبود آن، لطمه‌ای به موجودیت نهاد^۴ کشور نمی‌زند. این در حالی است که در حقوق بین‌الملل موضوعه، بی‌تردید، اندیشه یادشده مردود است. آنها حتی قائل بر آن بودند که سرزمین را از طریق مسالمت‌آمیز و به موجب توافق نیز می‌توان واگذار کرد و این امر را عامل زوال شخصیت حقوقی کشور محسوب نمی‌کردند. از این رو بود که طبق نظریه مالکیت، واگذاری سرزمین، به هر نحوی از انحاء، به‌منزله آن به شمار می‌رفت که مال یا دارایی یک حاکمیت از آن کشور جدا و به کشور دیگر داده می‌شد و این امر مانع از زوال حاکمیت قلمداد نمی‌شد.

تفسیر نوین از عنصر سرزمین در حقوق بین‌الملل را باید در نظریه صلاحیت^۵ جست‌وجو کرد. به موجب نظریه صلاحیت، سرزمین جایی است که کشور در آن، صلاحیت^۶ خود را اعمال می‌کند. گفتنی است که دو اصطلاح Jurisdiction و Competence، هر دو به صلاحیت برگردان شده‌اند و به‌سادگی نمی‌توان میان آنان تمایز قائل شد. در آیین دادرسی داخلی فرانسه، اگرچه این موضوع ذیل مقوله تعارض صلاحیت‌های محاکم بررسی می‌شود، محتوای آن حول محور صلاحیت بین‌المللی مراجع داخلی است (مولایی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). در اینجا نیز، صرف‌نظر از اینکه واقعاً آیا دو عبارت Jurisdiction و Competence با یکدیگر چه تفاوت‌هایی دارند، مقتضی است به سراغ محتوا برویم و منظور از صلاحیت در اینجا، آن قسم از صلاحیت‌های کشور است که به‌واسطه و به تعبیر بهتر، به موجب حاکمیت خود از آنها برخوردار دانسته می‌شود.

-
1. Terrirory of Property
 2. Element
 3. Factor
 4. Entity
 5. Théorie de la competence
 6. Jurisdiction

در مورد دامنه مفهومی صلاحیت، گفتنی است که صلاحیت در معنای حداکثری، به منزله توان قانونی نهاد یا مقامی دولتی به منظور ادای وظایف قانونی است که برای آن شخص، اعم از حقیقی و حقوقی، تعیین شده است. از این‌روست که اقدامات تحت صلاحیت شخص، به مثابه توان و تعهد شخص یاد شده در حیطه مربوطه دانسته می‌شود. از این‌رو Jurisdiction، در معنای حداکثری و موسع خود، گویای صلاحیتی است که شخص به نمایندگی و با اذن یا اجازه دولت انجام می‌دهد یا می‌تواند انجام بدهد (مولایی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). این در حالی است که واژه پیش‌گفته در معنای حداقلی و مضیقی که دارد، بیانگر صلاحیت مقام قضایی است. این معنای مضیق، بیشتر در ادبیات و عبارت‌پردازی‌های دانش حقوق بین‌الملل خصوصی به کار می‌رود. از این‌رو، ماهیت حقوقی موضوع اختلاف موجب می‌شود که صلاحیت داخلی قضایی جای خود را به صلاحیت بین‌المللی بدهد. بعضاً از این قسم از مسئولیت، به International Competence نیز یاد شده است و مرز واضحی وجود ندارد که بتوان به‌طور دقیق میان این دو قائل به تفاوت شد. البته بی‌شک هیچ دو واژه‌ای در دنیا وجود ندارد که عیناً و دقیقاً معنای یکسان داشته باشند؛ اما صرف نظر از معنای واژگانی، در اینجا سخن از مفهوم است. مفهوم هر دو یکسان هاست و به جای یکدیگر به کار می‌روند؛ کما اینکه در ادبیات فرانسوی نیز این‌گونه است (مولایی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). اساساً در دانش حقوق بین‌الملل و به‌طور کلی حقوق، این مفاهیم هستند که اهمیت دارند و صرف‌نظر از عناوینی که برای مفهوم اتخاذ شوند، باید لحاظ شوند؛ چه اینکه، چنانچه عنوان معاهده برای سندی در نظر گرفته شود که آن سند، توافق نباشد، بی‌شک معاهده نخواهد بود و برعکس، چنانچه سندی، عنوان قطعنامه به خود بگیرد، ولی توافق کتبی میان دو یا چند کشور یا سازمان بین‌المللی، به موجب حقوق بین‌الملل، باشد قطعاً داشتن عنوان قطعنامه برای آن سند، مانع از معاهده دانستن آن سند نیست.

در واقع، این امر به حکم منطق و اقتضای گزاره‌های عقلایی است که به‌رغم اهمیت عناوین و واژگان، مفاهیم از اهمیت بیشتری برخوردارند. البته نیک روشن و پرواضح است که بایسته و شایسته است تا عناوین منطبق با مفاهیم باشند، ولی چنانچه این‌گونه نشود، این کار حقوقدان است تا مفهوم را از عنوانی که منطبق با مفهوم نیست، تشخیص دهد و بازشناسد تا از این رهگذر، حق مطلب ادا شود.

در این باره، موضع کاربست بسیار حائز اهمیت است و باید بدان توجه داشت. همان‌طور که در گزاره‌های اسلامی و شیعی، به‌نیکی بر آن تصریح شده است، لو افتراقاً اجتماعاً و لو اجتماعاً افتراقاً. این به‌منزله آن است که چنانچه، دو واژه‌ای که به لحاظ معنایی و البته مفهومی به یکدیگر نزدیک‌اند، در دو موضع مختلف به کار بروند، می‌توانند به‌درستی به‌جای یکدیگر استعمال شوند؛ لیک، در صورتی که همان دو واژه در کنار یکدیگر در متنی واحد بیایند، منطقی، مقتضی است معنای متفاوتی برای آنها در نظر گرفت؛ چه اینکه کاربرد دو واژه یا دو عبارت که

به لحاظ مفهومی یکسان باشند، در عبارتی واحد، حشو است. البته این امر در متون ادبی، نه تنها رایج که زین دهنده است، چراکه گوش و چشم می‌نوازد، اما در ادبیات حقوقی که به دنبال نیل به مقصود مشخص است، کاربرد هرگونه واژه زائد نه تنها شایسته نیست که حتی می‌تواند در تفاسیر بعدی، به انحراف از مقصود اولیه بینجامد و از این رو قدغن دانسته می‌شود.

باری، افزون‌بر و صرف‌نظر از این بحث مفهومی و معنایی، چنانکه گذشت، تفسیر نوین از عنصر سرزمین در حقوق بین‌الملل در نظریه صلاحیت منعکس شده است. تئوری یادشده متضمن آن است که سرزمین، جایی است که کشور، صلاحیت خود را اعمال می‌کند. در واقع، به موجب آنچه قائلان به نظریه صلاحیت، اظهار داشته‌اند می‌توان گفت که هیچ تساوی دقیقی میان صلاحیت مکانی و سرزمین واقعی آن وجود ندارد و تنها در برخی مواقع، کشور می‌تواند در خارج از حیطه سرزمینی خود، یعنی در محدوده سرزمینی کشور دیگر، اعمال صلاحیت کند (Kelsen, 1966: 308). همسو با این موضع، می‌توان قلمرو کشور را مکانی دانست که کشور در آن می‌تواند تصمیماتی اتخاذ کند که برای بقیه، به لحاظ حقوقی الزام‌آور باشد (Kelsen, 1966: 308; Conforti, 1994: 70). این اندیشه که در بادی، بیشتر از سوی فلاسفه مطرح شده بود، رفته‌رفته، در آثار حقوقدانان بیشتری انعکاس یافت (Verzijl, 1974: 12; 13; de Visscher, 1957: 197). چه اینکه، اساساً با منبع ماهوی حقوق نیز سروکار دارد و این به معنای آن است که نه تنها زلف آن با دانش‌های وراحقوقی که با دانش‌های فراحقوقی، از جمله و به‌ویژه فلسفه، گره خورده است. در این میان، بعضی حقوقدانان قائل بر آن بودند که انتقال تعهدات از کشور پیشین به کشور جانشین به صورت خودکار صورت می‌گیرد، اما این انتقال، به‌منزله یک حق واقعی و طبیعی نیست که لزوماً محقق شود، بلکه ناشی از تشدید صلاحیت‌های عمومی در خصوص سرزمین و ساکنان آن است که کشور جانشین از آنها بهره برده است یا به موجب حقوق بین‌الملل، تا زمان جانشینی از حق انتفاع از آنها برخوردار بوده است. در واقع، براساس این دیدگاه، آنچه در این مورد انتقال می‌یابد، آن دسته از صلاحیت‌های کشور است که ریشه در مفهوم صلاحیتی سرزمینی دارد. بدین ترتیب، قاطبه اندیشه‌ها و آموزه‌های مربوطه قائل به انکار انتقال خودکار تعهدات از کشوری به کشور دیگر بودند.

عدم زوال مسئولیت

تا اواخر سده بیستم میلادی، کمتر اندیشه‌ای بود که با دیده تردید به عدم جانشینی بر تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی بنگرد. در واقع، امر مطروح ریشه در این باور داشت که کشور جانشین، مسئول اقدامات کشور پیشین دانسته نمی‌شود (O'Connell, 1967: 482). این‌گونه بود که تقریباً تمامی اندیشه‌ها و آثار مربوطه قائل به عدم جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بودند (Dumberry, 2007: 52). لیکن، این تک‌صدایی استمرار

نیافت و رفته‌رفته، اندیشه یادشده مخالفانی به خود دید و آن، اینکه کشور جانشین، نمی‌تواند به‌سادگی، دست از مسئولیت کشور پیشین بکشد. درست است که ماهیت عمل متخلفانه بین‌المللی همسان ماهیت بدهی نیست، اما این امر را نباید و نمی‌توان به‌راحتی به‌منزله زوال مسئولیت انگاشت؛ چه اینکه، چنانچه ماهیت بدهی و عمل متخلفانه بین‌المللی یکسان می‌بود، بی‌شک در انتقال آن تردیدی راه نداشت؛ چراکه از ایام دور، جانشینی کشورها در زمینه بدهی های کشور پیشین که به سرزمین آن مربوط می‌شوند، کاملاً پذیرفته شده است.

در مورد جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، به‌رغم تفاوت میان ماهیت بدهی و عمل متخلفانه بین‌المللی، مقتضی و شایسته است که به قاعده بقای دعاوی مربوط به شبه‌جرم^۱ استناد جست. در واقع، حق کشورهای زیان‌دیده در مورد اعمال متخلفانه بین‌المللی کشور دیگر، در سیاق جانشینی کشورها، مقتضی است حفظ شود و این مهم، خود مؤید آن است که جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی موجه باشد (Feilchenfeld, 1931: 690).

این استدلال، خود موجب و سرآغاز تحولی شد که به تدریج نه‌تنها طرفدارانی یافت که اشخاص دیگری آن استدلال را تقویت کردند. هاید، از جمله مخالفان عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه، قائل بر آن است که عدم انتقال چنین تعهدی از کشور پیشین به کشور یا کشورهای جانشین موجب می‌شود تا ارتباط بین سرزمین و اقدامات مربوطه کمرنگ شود و حتی رنگ ببازد. این در حالی است که وجود و تقویت ارتباط بین سرزمین و اقدامات مربوطه مقتضی است تا از این طریق بتوان ضمانت اجرای حقوقی بهتری در جامعه بین‌المللی داشت (Hyde, 1945: 437 - 438)؛ چه در غیر این صورت، بدان معنا خواهد بود که جانشینی کشورها، به‌منزله یکی دیگر از عوامل زائل‌کننده وصف متخلفانه عمل^۲ به حساب آمده است. قائل شدن به این استدلال، منتج به چنین نتیجه‌ای می‌شود و چنین نتیجه‌ای یعنی افزودن بر دامنه عوامل زائل‌کننده وصف متخلفانه عمل؛ این در حالی است که عوامل زائل‌کننده وصف متخلفانه

1. Maintenance of Tort Claims

۲. شایسته توجه است که از آن به جهات رافع وصف متخلفانه فعل نیز یاد شده است. کرافورد (۲۰۱۳)، ترجمه ابراهیم گل و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۴۹.

و برخی آن را معادیر رافع وصف متخلفانه عمل خوانده‌اند. شاو (۲۰۰۸)، ترجمه سالاری و خرسندی، ۱۳۹۴: ۱۴۹. کاربست عبارات مختلف به‌منظور بیان مفهومی واحد، تا اندازه زیادی ناشی از سلیقه علمی است، لیک، متون علمی اقتضا دارند که عبارتی واحد به‌منظور بیان مفهومی واحد بیان شود؛ بدان معنا که در آثار مختلف، عبارتی واحد برای بیان مقصود به‌کار رود؛ کما اینکه در ادبیات جهانی نیز عبارت واحد Circumstances Precluding Wrongfulness به‌کار می‌رود. رواج این وحدت در عبارت‌پردازی محقق نمی‌شود، مگر به تدریج. اول قدم در این مسیر، آن است که دست‌کم در هر اثر، عبارتی واحد به‌کار رود و دلیل رجحان آن بر دیگر عبارات مطرح شود؛ نه اینکه در یک اثر، عباراتی متعدد استفاده شود.

عمل، حصری هستند و جنبه استثنایی دارند (Vidmar, 2016: 338-340) و منطقاً تفسیر باید به نفع اصل صورت پذیرد نه تزیید دامنه شمول استثنا؛ چه اینکه علل و عوامل زائل کننده وصف متخلفانه عمل که در فصل پنجم از بخش نخست مجموعه مواد ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین الملل آمده، در آنجا، بر عوامل رضایت^۱، دفاع مشروع^۲، اقدامات متقابل در مقابل عمل متخلفانه بین الملل^۳، فورس ماژور^۴، اضطرار^۵، ضرورت^۶ و مطابقت با قواعد آمره^۷ تصریح شده است (ARSIWA, 2001: part. 1, chapter 5). در قوت این مواد شایان توجه است که کار کمیسیون در این باره، جنبه تدوین دارد (ابراهیم گل و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۴۹). بدان معنا که تصریح بر عوامل یادشده، برخاسته از حقوق بین الملل عرفی از پیش موجود دانسته می شود (ممتاز، ۱۳۷۵: ۲۷۲).

در واقع، اصل بر دوام مسئولیت بین المللی است و زوال مسئولیت بین المللی جنبه استثنایی دارد که به طور حصری بیان شده است (Kolb, 2017: 145-146). از این رو، در موارد تردید، مقتضی است تا به حکم منطق و گزاره های عقلانی و عقلایی، تفسیر به نحوی صورت نپذیرد تا بر دامنه استثنا افزوده شود و برعکس، تفسیر باید به نحوی باشد که در راستا و همسو با اصل باشد و نه تزیید دامنه استثنا. این امر، نه تنها در حقوق بین الملل و حقوق مجری است یا به تعبیر بهتر، باید مجری باشد که مقتضای منطق دانسته می شود. شایسته توجه است که در مورد رضایت مذکور داخل در دایره عوامل زائل کننده وصف متخلفانه بین المللی، تفسیر مضیق شده و صرفاً رضایت پیش از تحقق عمل متخلفانه بین المللی را شامل شده است؛ بدان معنا که چنانچه پس از تحقق عمل متخلفانه بین المللی حاصل آید، از عوامل زائل کننده وصف متخلفانه نیست و مقتضی است در دیگر مقولات حقوق مسئولیت بین المللی، به دنبال آن بود. به طور مثال، چنانچه خسارت معنوی صورت گرفته باشد، حصول آن می تواند در زمره موارد جبران خسارت قلمداد شود و دیگر، عامل زائل کننده وصف متخلفانه بین المللی نیست (Shelton, 2002: 854 - 855). به تعبیر بهتر، در مورد اخیر، عمل متخلفانه بین المللی واقع شده، مسئولیت بین المللی بار شده و جبران خسارت به عنوان محتوای مسئولیت بین المللی اعمال شده است. حال آنکه، در مورد عوامل زائل کننده وصف متخلفانه بین المللی، دیگر اصلاً مسئولیت بین المللی ایجاد نمی شود که نوبت به جبران خسارت به عنوان محتوای مسئولیت بین المللی برسد.

ممکن است این ایراد وارد شود که دوام مسئولیت بین المللی در وضعیت هایی مجری است

1. Consent
2. Self Defence
3. Countermeasures in respect of an Internationally Wrongful Act
4. Force Majeure

به لحاظ واژگانی، گفتنی است که از آن به قوه قاهره نیز یاد شده است؛ به طور مثال ر.ک: صفائی، ۱۳۶۴: ۱۱۱.

5. Distress
6. Necessity
7. Compliance with Peremptory Norms

که کشور به‌عنوان تابع فعال جامعه بین‌المللی، شخصیت حقوقی بین‌المللی خود را حفظ کرده باشد و بدین سبب با توجه به اینکه در جانشینی، این عناصر دولت‌بودگی کشورند که هدف قرار می‌گیرند و چون یک موجودیت پس از برخورداری از عناصر ایجاد کشور یعنی همان عناصر دولت‌بودگی است که دولت به‌عنوان تابع فعال جامعه بین‌المللی دانسته می‌شود، دوام مسئولیت در موارد جانشینی انکار شود. در واقع، طبق این رویکرد، تنها تغییر وضعیت در درون کشور است که موجب زوال مسئولیت نمی‌شود و اصل دوام صرفاً منحصر به تغییر و تحولات درونی، نظیر انقلاب تلقی شده است و در موارد تغییر وضعیت‌هایی که با عناصر دولت‌بودگی کشور عجین است، محلی از اعراب نمی‌یابد. لیکن، در نبود قاعده یا اصلی الزام‌آور در منابع اصلی حقوق بین‌الملل که صریحاً یا حتی تلویحاً، مؤید عدم جانشینی یا به تعبیر بهتر، منع جانشینی باشد، مقتضی می‌نماید که حکم به زوال مسئولیت نداد؛ امری که نه تنها همسو با حق زیان‌دیده در احقاق حق خویش است، بلکه همسو با اصل منطقی تفسیر همسو با اصل و عدم تضاید دامنه استثناست (ستایش‌پور، ۱۳۹۸: ۱۴۱).

درست است که هر آنچه در حقوق بین‌الملل منع نشده است، لزوماً مجاز دانسته نمی‌شود (البرزی و رکی، ۱۳۸۳: ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۱۱، ICJ, 1996: para. 195)، اما این امر نیز خود به‌خوبی گویای آن است که هر آنچه در حقوق بین‌الملل منع نشده، ممنوع هم نیست. از این رو امری که در منابع اصلی حقوق بین‌الملل منع نشده است، صرفاً با تکیه بر دکترینی که بیشتر نگاه کلاسیک هم دارد، نمی‌توان و نباید قائل به ممنوعیت امری شد که صریحاً یا حتی تلویحاً به موجب منابع اصلی الزام‌آور حقوق بین‌الملل، از جمله معاهده، حقوق بین‌الملل عرفی، اصول کلی حقوقی، قواعد آمره و حتی تصمیمات الزام‌آور سازمان‌های بین‌المللی، نمی‌توان حکم به ممنوعیت آن داد (ستایش‌پور، ۱۳۹۸: ۱۲۵-۱۲۳).

نتیجه‌گیری

جانشینی دولت‌ها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، از نحلّه‌های مورد بررسی ذیل مقوله جانشینی در زمینه مسئولیت بین‌المللی مطرح است. به لحاظ عبارت‌پردازی، مفهوم دولت در اینجا، مفهوم عام دولت به معنای دولت-کشور است. از آنجا که مفهوم یادشده با مقوله مسئولیت بین‌المللی هم مربوط می‌شود، از لفظ دولت استفاده شده است، چراکه مسئولیت بین‌المللی دولت در ادبیات پارسی حقوق بین‌الملل، بیش از مسئولیت بین‌المللی کشور شناخته شده است. با این همه از لفظ کشور نیز استفاده شده است، چراکه موضوع مطروح به جانشینی هم مربوط می‌شود و جانشینی کشور در ادبیات فارسی حقوق بین‌الملل، بهتر از جانشینی دولت منظور را می‌رساند.

باری، تأکید بر این مسئله، مقوله‌ای نیست که صرفاً مربوط به ادبیات‌پردازی و عبارت‌شناسی باشد، بلکه موضوعی است که در صورت عدم تصریح ممکن است به خلط مبحث بینجامد و آن، اینکه ممکن است این‌گونه تلقی شود که جانشینی دولت-مجریه مدنظر است؛ درحالی که جانشینی دولت-مجریه تغییر داخلی است و موضوعاً از مفهوم پیش‌گفته خارج است و حتی انقلاب نیز از دایره مفهومی جانشینی کشورها خارج است، چراکه انقلاب نیز ارتباطی با عناصر دولت‌بودگی کشور ندارد. از این رو عبارت جانشینی دولت در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی و بعضاً جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی به کار رفته‌اند و در هر دو، منظور جانشینی موجودیت یا موجودیت‌های جدید برخوردار از عناصر دولت‌بودگی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی است. این امر، اعم از آن است که کشور مربوط، به صورت مباشرت یا از طریق تسبیب مبادرت به ارتکاب عمل متخلفانه بین‌المللی کرده باشد. از این رو منطقی‌تر است که «جانشینی دولت‌ها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی»، گسترده‌تر از گزاره «جانشینی دولت‌ها در زمینه تعهدات ناشی از ارتکاب اعمال متخلفانه بین‌المللی» است، چراکه به موجب حقوق مسئولیت بین‌المللی بدان‌گونه که در عرف وجود دارد و در مجموعه مواد ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل منعکس شده است، مسئولیت دولت، صرفاً ناشی از ارتکاب عمل متخلفانه بین‌المللی متصور نیست، بلکه بعضاً کشورها بدون آنکه مباشرت به عمل متخلفانه داشته باشند، به سبب نقشی که به‌نحوی از آنها، مانند کمک یا مساعدت، در آن ایفا می‌کنند، مسئول دانسته می‌شوند.

گزاره یادشده، مخالفان و موافقان زیادی دارد که موافقت و مخالفت با آن، خود برخاسته از گفتمان فکری متفاوت است؛ بعضاً بر این اساس که جانشینی کشورها در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، به‌منزله پذیرش انتقال چنین تعهدی است آن را انکار کرده‌اند؛ چه اینکه، دولت به‌منزله کشور در اینجا مدنظر است و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان و نمی‌توان تعهدات کشور پیشین ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی را که مرتکب شده یا به‌نحوی در آنها نقش داشته است، بر کشور جانشین تحمیل کرد و آن را مسئول دانست. آن‌ها در تأیید مدعای خود از عدم جانشینی در زمینه مسئولیت بین‌المللی که یکی از زمینه‌های آن عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی است، به‌عنوان قاعده یاد کرده و آن را همسو با قاعده لوح مطهر خوانده‌اند. این در حالی است که در منابع اصلی حقوق بین‌الملل موضوعه، یعنی معاهده، حقوق بین‌الملل عرفی، اصول کلی حقوقی، قواعد آمره و حتی تصمیمات الزام‌آور سازمان‌های بین‌المللی هرگز نمی‌توان قاعده عدم جانشینی را یافت.

در واقع، عدم جانشینی یک دکترین است و دکترین در زمره منابع فرعی حقوق بین‌الملل دانسته می‌شود که تنها می‌تواند به احراز منابع اصلی کمک کند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت بستر ایجاد آنها را فراهم کند. بی‌تردید، دکترین یا آموزه‌های برجسته‌ترین حقوقدانان هرگز به‌منزله

قاعده محسوب نمی‌شود؛ چه اینکه، دکترین خلاف آنکه قائل به جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی است، نه‌چندان کم است. افزون‌بر این، آنچه قائلان به عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی از آن به قاعده لوح مطهر یاد کرده‌اند، خود، استثنایی بر قاعده است و تنها در مورد کشورهای تازه استقلال یافته و رها شده از بند و یوغ استعمار مجری است و قابلیت اعمال دارد، یعنی وضعیتی که عملاً در دنیای کنونی بین‌المللی مصداق بیرونی ندارد. از این رو لوح مطهر یک استثنا بر قاعده است و تنها در مورد مصداقی خاص از جانشینی قابلیت اعمال دارد که امروز این مصداق نیز عملاً وجود ندارد.

با توجه به اینکه اصل بر دوام مسئولیت بین‌المللی است و زوال آن، باید توجیه منطقی داشته باشد و در دامنه شمول استثنائات محصور شده باشد، عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، به زوال مسئولیت بین‌المللی کشور پیشین می‌انجامد و این امر، خود منجر به آن می‌شود که بر دامنه شمول موارد حصری عوامل زائل‌کننده وصف متخلفانه بین‌المللی افزوده شود؛ این در حالی است که دامنه استثنا باید تفسیر مضیق شود. بنابراین، در نبود قاعده عدم جانشینی در زمینه تعهدات ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی، به نظر می‌رسد افزودن بر دامنه شمول عوامل زائل‌کننده وصف متخلفانه بین‌المللی منطقی و مقتضی نباشد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. ابراهیم گل، علیرضا (۱۳۹۲)، *مسئولیت بین‌المللی دولت: متن و شرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل*، زیر نظر و با دیباچه دکتر سید جمال سیفی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۲. شاه، ملکم (۲۰۰۸)، *حقوق بین‌الملل: مسئولیت بین‌المللی دولت و مسئولیت کیفری فردی*، ترجمه اسماء سالاری، تهران: خرسندی، ۱۳۹۴.
۳. ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۱)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۴. کرافورد، جیمز (۲۰۱۳)، *حقوق مسئولیت بین‌المللی (قواعد عمومی)*، ترجمه علیرضا ابراهیم گل، سیامک کریمی، حسن خسروشاهی و پریسا روشنفکر، تهران: مؤسسه حقوقی سنگلج قلم، ۱۳۹۵.

ب) مقالات

۵. البرزی ورکی، مسعود (۱۳۸۳)، «نقد و بررسی نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری راجع به تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۳۱، ص ۸۷-۵.
۶. فضالی، مصطفی؛ ستایش‌پور، محمد (۱۳۹۸)، «بایستگی «جانشینی دولت‌ها بر مسئولیت بین‌الملل» به‌منزله یک گزاره حقوقی بین‌المللی؛ چیستی و چالش‌ها»، *مطالعات حقوق عمومی*، ش ۱، ص ۹۷-۱۱۶.
۷. ----- (۱۳۹۹)، «تفسیر ایستای دیوان بین‌المللی دادگستری در احراز مسئولیت نسل‌زدایی: واکاوی قضیه کرواسی علیه صربستان (۲۰۱۵)»، *مطالعات حقوق عمومی*، ش ۱، ص ۳۳۳-۳۵۱.
۸. شافع، میرشهبیز؛ بذار، وحید (۱۳۹۷)، «جانشینی دولت‌ها در مسئولیت بین‌المللی»، *تحقیقات حقوقی*، ش ۸۱، ص ۳۳۶-۳۱۵.
۹. صفائی، سید حسین (۱۳۶۴)، «قوة قاهره یا فورس ماژور: بررسی اجمالی در حقوق تطبیقی و حقوق بین‌الملل و قراردادهای بازرگانی بین‌المللی»، *مجله حقوقی بین‌المللی (مجله حقوق سابق)*، ش ۳، ص ۱۴۹-۱۱۱.
۱۰. ممتاز، جمشید (۱۳۷۵)، «توسعه تدریجی و تدوین حقوق بین‌الملل توسط سازمان ملل متحد»، *تحقیقات حقوقی*، ش ۱۱۹، ص ۲۸۷-۲۶۹.
۱۱. مولایی، یوسف (۱۳۷۵)، «وابستگی متقابل حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی در مسئله صلاحیت»، *مطالعات حقوق عمومی (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی سابق)*، شماره پیاپی ۱۰۶۴، ص ۱۳۴-۱۱۵.

ج) پایان‌نامه

۱۲. ستایش‌پور، محمد (۱۳۹۸)، پیامدهای حقوقی جانشینی دولت‌ها از منظر مسئولیت بین‌المللی، پایان‌نامه دکتری حقوق بین‌الملل، به راهنمایی دکتر مصطفی فضالی، دانشکده حقوق دانشگاه قم.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Brierly, James Leslie (1928), *The Law of Nations, An Introduction to the International Law of Peace*, Oxford, Clarendon Press.
2. Brownlie, Ian (2003), *Principles of Public International Law*, 6th ed., Oxford, Clarendon Press.
3. O'Brien, John (2001), *International Law*, London, Cavendish Publication.
4. de Visscher, Charles Marie Joseph Désiré (1957), *Theory and Reality in Public International Law*, Princeton, Princeton University Press.

5. Cheng, Bin (1953), *General Principles of Law as Applied by International Courts and Tribunals*, London, Stevens and Sons.
6. Dumberry, Patrick (2007), *State Succession to International Responsibility*, Boston, Leiden, Martinus Nijhoff Publishers.
7. Feilchenfeld, Ernest Herman (1931), *Public Debts and State Succession*, New York, Macmillan.
8. Hall, William Edward (1924), *A Treatise on International Law*, 8th ed. by A. Pearce Higgins, Oxford, Clarendon Press.
9. Hyde, Charles Cheney (1945), *International Law Chiefly as Interpreted and Applied by the United States*, 2nd ed., Boston, Little, Brown and Co, vol. I.
10. Keith, Arthur Berriedale (1907), *The Theory of State Succession with Specific Reference to English and Colonial Law*, London.
11. Kelsen, Hans (1966), *Principles of International Law*, 2nd ed., Revised and ed. By Robert W. Tucker, New York, Holt, Rinehart and Winston inc.
12. Kolb, Robert (2017), *The International Law of State Responsibility: Principles of International Law Series*, Edward Elgar Publishing Limited.
13. Lauterpacht, Hersch (1927), *Private Law Sources and Analogies of International Law*, London, Longmans.
14. Malanczuk, Peter (1997), *Akehurst's Modern Introduction to International Law*, 7th ed., London, Routledge.
15. McNair, Arnold Duncan (1956), *International Law Opinions*, Vol. I, Cambridge, Cambridge University Press.
16. Manning, William Oke (1875), *Commentaries on the Law of Nations*, London, ed. By Sheldon Amos.
17. O'Connell, Daniel Patrick (1967), *State Succession in Municipal Law and International Law*, Vol. I, Cambridge University Press.
18. Phillipson, Coleman (1916), *Termination of War and Treaties of Peace*, New York, E. P. Dutton and cie.
19. Schwarzenberger, Georg (1960), *A Manual of International Law*, 4th ed., London, Stevens and Sons, vol. I.
20. Shaw, Malcolm (1997), *International Law*, 4th ed., Cambridge, Cambridge University Press.
21. Verzijl, Jan Hendrik Willem (1974), *International Law in Historic Perspective*, Leiden, Albertus Willem Sijthoff.
22. Westlake, John (1904), *International Law*, Cambridge, Cambridge University Press.

B) Articles

23. Conforti, Benedetto (1994), "The Theory of Competence in Verdross", *European Journal of International Law*, Vol. 6, No. 1, pp. 70-77.
24. Hurst, Cecil James Barrington (1924), "State Succession in matters of Tort", *British Yearbook of International Law*, Vol. 5, pp. 163-178.
25. Shelton, Dinah (2002). "Righting Wrongs: Reparations in the Articles on State Responsibility", *American Journal of International Law*, vol. 96, no. 4, pp. 833-856.

26. Vidmar, Jure (2016). "Some Observations on Wrongfulness, Responsibility and Defences in International Law", *Netherlands International Law Review*, vol. 63, pp. 335-353.
27. Volkovitsch, Michael John (1992). "Righting Wrongs: Toward a New Theory of State Succession to Responsibility for International Delicts", *Columbia Law Review*, vol. 92, no. 8, pp. 2162-2214.

C) Cases and Documents

28. ICJ (1996). Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion.
29. ILC (1999). Articles on Nationality of Natural Persons in relation to Succession of States
30. ILC (2001). Yearbook, vol. II, part. 2, Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts (ARSIWA).
31. ILC (2016). A/71/10, Report of the Sixty-eight Session.
32. ILC (2017). A/72/10, Ch. IX, First Report on Succession of States in Respect of State Responsibility, by Pavel Šturma, Special Reporter.
33. ILC (2018). A/73/10, Ch. X, Second Report on Succession of States in respect of State Responsibility, by Pavel Šturma, Special Reporter.
34. Vienna Convention on Succession of States in respect of Treaties (1978).
35. Vienna Convention on Succession of States in respect of State Property, Archives and Debts (1983).